

سال ۱۴۳۲ - جلسه ۱۳ - لزوم شناخت صحیح اولیای الهی و علت حجیت فعل آنها

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

و قد رجوت أن لا تخيب بين ذين و ذين مُنيّتى  
فَحَقِّقْ رَجَائِي وَ اسْمِعْ دَعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ .

ای پروردگار! من خود را بین این دو مطلب، جایگاه خودم را پیدا کردم و یافتم، پس امید و آرزو و اون خواست واقعی و نهایت تمنای من، این است که مرا سرشکسته و سرافکنده نگردانی. حال که اینچنین است و من جایگاه خودم را در اینجا یافتم، موقعیت خودم را در اینجا پیدا کردم و دیدم که خدای من، یک همچنین خدائیه، اگر خدای ما خدای دیگری بود، مرحوم آقا می فرمودند گاه گاهی، باید خدا رو شکر کنیم که خوب خدایی داریم! بریم خدا رو شکر کنیم که خوب خدایی داریم! خوب خدایی! و چقدر واقعا بزرگان همیشه با یک انطلاق صدر و انشراح صدر و ابتسام و امید با مردم صحبت می کردند. بزرگان و اولیای خدا، هرکسی می رفت پیششون، اونها را سرشار و مالا مال از امید می دید. از انبساط می دید. هیچوقت برای مردم آیه یأس نمی خونند. هیچوقت مردم رو ناامید نمی کردند. شما در کلمات پیغمبر به خصوص نگاه کنید، در روایات ائمه، می بینید امید همیشه در کلمات...، به رحمت خدا امیدوار باشید، به لطف خدا امیدوار باشید، به کرم خدا امیدوار باشید. در عین تحذیر از خطا و ارتکاب معصیت، ولی اون جنبه امید همیشه در کلمات بزرگان غلبه داشت. در کلمات اولیاء غلبه داشت.

یه کسی آمده بود خدمت امام سجاد و...، مختلفه البته این قضیه، هم راجع به امام سجاد است و هم راجع به موسی بن جعفر. خیلی کارها کرده بود. الان اگه بخوام بگم، شرحش خیلی زیاده و از مطلب دور می افتم. بعد گفته بود که این در ماه رمضان داشت روزه می خورد! من رفتم منزلش. گفتم

چرا روزه می خوری؟ بعد شروع کرد گفتن، و کارهاشو گفت، من یه همچین مسائلی انجام دادم، چه کردم، و چه قتلهایی رو مرتکب شدم! قتل! بالاترین معصیت کبیره، قتل نفس محترمه. دیگه از این بالاتر نداریم. **فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا** ﴿المائدة، ۳۲﴾. گفت وقتی که من اینها را انجام دادم، دیگه چرا پیام روزه بگیرم؟ گفتم می زرم زیر همه چی، دیگه نه نمازی بخونیم و نه روزه ای بگیریم و دیگه تا بینیم چی می شه آخر. پس معلومه معتقد بود. معتقد بود به اینکه یه خبری هست، یه فردایی هست. از همون اعوان و انصار هارون و این حرفها بود. موسی بن جعفر فرمودند: که این یأس از رحمت خدای او، از همه اون گناهایی که انجام داده، گناش بیشتره. یأس از رحمت خدا.

یأس از رحمت خدا، یعنی من ارتباطم را با خدا دیگه قطع کردم، تمام شد. آدم ممکنه یه گناهی بکنه، اما به معنای قطع ارتباط نیست. آدم دروغ می گه، بعد می گه خدایا غلط کردم، توبه کردم، پشیمون... بره تدارک کنه، جای تدارک باشه، بره تدارک کنه. غش در معامله می کنه، خب می گه خدایا غلط کردیم، توبه کردیم، استغفار و فلان و بره مثلاً فرض کنید شخص رو راضی کنه و امثال ذلک. اما در هیچ کدام از اینها، قطع اون ارتباط و حبل ممدود بین بنده و بین پروردگار نیست که انسان بیاد قیچی بذاره، اون ریسمان را قطع کنه. ریسمان رو قطع کنه. اگر برای یه شخصی یک همچین حالی پیش آمد، بداند که خطر تهدیدش می کنه. که ارتباط بین خود و بین پروردگار را ببینه که داره قطع می شه.

حضرت فرمودند این یأس از رحمت خدا، از هرگناهی بالاتره. حتی به یزید، امام سجاد فرمودند: که ارتباطت با خدا قطع نیست هنوز. امام زمان را کشتی، فرزنداناش را، اصحابش را کشتی، ذراری اش را اسیر کردی، همه اینها به جای خود، ولی باب توبه باز است که بیایی توبه کنی. و اگر یزید می آمد و به امام سجاد علیه السلام عرض می کرد که من واقعا آدمم، پشیمانم، پشیمانم، یه غلطی کردیم و خلاصه غلط کمی هم نکردیم. قضیه عاشورا، فاجعه تاریخه. فاجعه تاریخ بشریت. اما واقعا می آمد به امام سجاد می گفت که من واقعا می خوام برگردم. جداً ما الآن راجع به این قضیه چه قضاوت می کردیم؟ امام سجاد می گفت بلند شو برو پی کارت هیچ راهی نداره یا نه حضرت راه می داد؟ واقعا اگر می آمدها! اگر قصاصه که قصاص! من حاضر به قصاصم. منو بکشید. تیکه تیکه ام کنید!

یه کسی اومد پیش امیرالمؤمنین، گفت من یه کار خلافی کردم. حضرت فرمودند خب این مجازات تو چند راه داره. گفت من اون سخت ترین و بدترین و زجر آورترین نوعش رو اختیار می کنم! این معلومه واقعا توبه کرده. معلومه واقعا این آمده در میدان. آمده. تسلیمه. آمده در میدان به این

کیفیت. وقتی که آماده شد این جریان برای اینکه این جوان را از بین ببرند، و مفصله. اصلاً جوری بود که همه اهل اون فضا و اون چیز، به حال او رقت کردند و گریه کردند و خود امیرالمؤمنین رفت او را آورد بیرون و نجاتش داد. حضرت فرمودند توبه تو مورد قبول پروردگار قرار گرفته. حالا اینم از اون مواردیست که حالا باید راجعش صحبت کنیم که چطور حضرت برخلاف حکم شرعی میاد در اینجا عمل می‌کنه. برخلافه دیگه! چرا عمل می‌کنه؟ یکی از چیزهایی که ما قراره بگیریم، همین مسائله دیگه. حالا یواش یواش! اللهم بیر بیر! به حکم اللهم بیر بیر! بیر بیر یعنی یکی یکی دیگه! درست می‌گم یا نه آقا؟ گفت به حکم اللهم بیر بیر صبر کنید! صبر کنید یواش یواش می‌رسیم به مسائل. حضرت در اینجا برخلاف حکم شرعی که باید این شخص مجازات بشه، حضرت او را مجازات نکرد. نکرد. و نظایرش زیاد است. خب! حالا، صحبت ما در اینه که ما یه همچین امیدی داریم، ائمه ما، پیامبران، اولیاء، ما را به سمت امید دارن هی سوق می‌دن. می‌گن یأس رو بذار کنار. نا امیدی را بذار کنار. نگرانی را بذار کنار. ترس رو بذار کنار. اینها را بذار کنار. با امید حرکت کن. و واقعا هم همینطوره. واقعا هم همینطوره.

اگر یزید می‌آمد پیش امام سجاد و به امام سجاد می‌گفت من غلط کردم. من غلط کردم. من توبه کردم. هرچه شما بگید، سمعاً و طاعتاً. بیننا و بین الله، امام سجاد چه می‌کرد در اینجا؟ چه می‌کرد؟ امامه! امام، راهنماست. هادیست. راه مردم را به سوی خدا که نمی‌بنده. راه رو باز می‌کنه. بسته به تشخیص خودش، هر جور تشخیص می‌ده. هر جور... امام سجاد می‌امد به یزید می‌گفت نه دیگه! هیچ فایده نداره و فلان و فلان؟ بابا امیرالمؤمنین به عمر این حرف رو نزد. حتی به عمر فرمود هنوز راه توبه بازه، و او قبول نکرد. قبول نکرد! قبول نکرد! خب! حضرت در اونجا راه نشون می‌دن. می‌گن بسیار خب، تو این کار رو بکن، تو این کار رو بکن. و نظائرش اتفاق افتاده، راجع به حضرت سجاد اتفاق افتاده. بعضی از اشخاص که اینها جزو دربار بنی امیه و اینها بودند و حتی مرتکب قتل شدند و حضرت فرمودند برو دیه اون‌ها رو...، اون‌ها رو پیدا نکرد و حضرت فرمودند برو دیه شون رو تو خونه شون بندها و توبه کن و کردند و آمدند و توبه شون هم قبول شد! اینطور نبوده. نظایر این قضیه اتفاق افتاده بوده.

لذا حضرت موسی بن جعفر می‌فرماید امید نباید قطع بشه. اگر انسان یأس از رحمت خدا پیدا بکند، این بالاترین گناهه. نکته‌ای که در اینجا به نظر می‌رسه این است که واقعا، وقتی که ما خدا را عبادت می‌کنیم، وقتی که ما در پیشگاه خدا می‌ایستیم، حالا مسئله، مسئله عبادت، عبادت ظاهری هم منظورم نیست، به تکالیف عمل می‌کنیم، خدا دوست داره ما چطوری باهاش برخورد کنیم؟ یه حالت

ترس و فلان و اون یه غول بی شاخ و دم و اونجا وایساده و ما در حال موش و...! وایسیم و ترس و... اینطوری برداریم فرض کنید نماز بخونیم، می گه برو بابا این چه نمازیه؟ برو پی کارت! مگه من اینجا چی چی ام؟ صد سال یه همچین نماز رو نخواستم از تو! دستمون شروع کنه لرزیدن و فلان و در قبال خدا وایسادییم و... خدا می گه مگه من ترس دارم؟

یعنی واقعا مولا، حالا یه مولای ظاهری نگاه می کنیم، یه مولای ظاهری، یه مولای عادی، یه مسئول یه اداره، البته اگه کله اش خراب نباشه و فلان! نه! اگه یه مسئول اداره عاقلی باشه. البته اگه پیدا بشه! یه مسئول یه اداره ای، مسئول یه جایی، مسئول یه فضایی، این واقعا - خب خود ما الان خودمون رو بذاریم جا - دلش می خواد افرادی که ازش اطاعت می کنن از روی ترس باشه؟ اینجوری؟ یا از روی عشق و علاقه و محبت و از روی صمیمیت و از روی خلاصه وحدت و اتحاد و عینیت باشه؟ کدام بهتره؟ یعنی من سوالم اینه. یعنی یه مدیر یه اداره رو در نظر بگیرید. مسئول یه سازمان رو در نظر بگیرید. رئیس یه فضایی رو در نظر بگیرید. این کدام رو دوست داره؟ اگه دلش بخواد از روی ترس باشه که این خیلی اوضاعش خرابه. بالا خونه اش خلاص! بالا خونه اش خلاصه... اگر نه، می خواد افرادی که در اطاعتش هستند از روی علاقه با این کار کنند، اداره بگرده، موسسه بگرده، مؤسسه سر پا باشه، این اداره سر پا باشه، نشاط حاکم باشه، این میشه فضا فضای انسانی. فضای روحانی. فضای صمیمیت. کدام یک بهتره؟ خب مسلم دومی دیگه! اونوقت خدا اینطوری نیست؟ یعنی واقعا خدای ما از اون قسم اوله؟ یعنی خلاص؟! کله خلاص؟! یعنی اینه؟! یا نه! خدای ما، به مراتب از قسم دوم هم بالاتره!

وقتی که بنده ای می خواد در قبالتش به نماز وایسه، خدا می گه بابا از ترس جهنم نخواستم برام نماز بخونی. همون حرفی که امیرالمؤمنین داره می زنه. همون حرفی که ائمه می زنن. از ترس جهنم نماز نخون برام. تو به خاطر جهنم داری نماز می خونی، نه به خاطر من. از این پاداش بهشت و نعمات بهشت برام نمی خواد نماز بخونی. به خاطر هوا و هوس و لذات نعیم آخرت داری نماز می خونی. برای خود من بخون. برای خود من. برای این که با خود من ارتباط برقرار کنی. وقتی یک عاشق و معشوق به هم می رسن، عاشق به معشوق می رسه، از ارتباط با معشوق، منظورش چیه؟ منظورش اینه که سیب و گلابی ای که این وسطه بره بخوره؟ ها؟ وقتی می خواد بره خانه یک معشوق، عاشقی می خواد بره، گلابی رو خب بابا تو میوه فروشی سر کوچه هم پیدا می شه! سیب توی دکان هم پیدا می شه. خب این که می خواد بره اونجا، برا چی می خواد بره؟ برا پرتقال و سیب داره می ره؟ خب بلند شو برو سر کوچه

هست بخر دیگه! برا این میره که بشینه باهش حرف بزنه. میگه بشین، بیا برم برات یه چایی بیارم. می گه بابا نه! نه! چایی نخواستم، چایی خورده‌ام. حالا نخورده‌ها! می گه نه، خورده‌ام. بیا بشین. من چایی نمی خوام. می گه بذار برم برات میوه بیارم. میگه نه بابا میوه میل ندارم، بیا بشین. می گه می خوام برات چی بیارم، می گه بیا بشین. هرچی می گه، میگه بیا بشین. چیو می خواد؟ فقط ارتباطو می خواد. این ارتباط، این منظوره. نشستن، صحبت کردن، توجه کردن، دل دادن، این ارتباط در این جا مطلوبه. نه غذا، نه آب، نه چایی، نه شربت، نه چیزهای دیگه، نه مسائل دیگه، اینها هیچکدام در اینجا راه نداره. ارتباط بین انسان و بین پروردگار، اولیاء، پیامبران، ائمه، می گن باید ارتباط بین عاشق و معشوق باشه. خدا برای این ارتباط راه قرار داده. راهش چیه؟ قرآنه! راهش چیه؟ نمازه. راهش چیه؟ حجه. راهش چیه؟ صدقاته. راهش چیه؟ عیادت از مریضه. راهش چیه؟ برّ به والدین است، پدر و مادر و تحصیل رضایت پدر و مادر که کلید ارتباط با خداست. کلید ارتباط با خدا، تحصیل رضایت پدر و مادر است. اینها راههاییست که خدا قرار داده. این راهها ما را به اون می رسونه. این ارتباط رو نزدیک می کنه. این ارتباط رو می بره. وقتی این ارتباط انجام شد، دیگر مگر می شه اصلاً انسان به چیزی توجه کنه؟

یکی از رفقا می گفت. خدا قسمت همه کنه، خدا قسمت همه کنه که خوب چیزیه. از اون چیزهای دبش! عالی! عالی! می گفت فلانی بهت چی بگم؟ می گفت در یکی از همون حالات و فلان و این حرفها، می گفت در مکه بودم، نشسته بودم در مستجار و داشتم توجه به کعبه می کردم، که النظر إلى الكعبة عبادة. نگاه به کعبه عبادت است. می گفت داشتم نگاه به کعبه می کردم، یک مرتبه یکی از اون جلوه‌ها برام پیدا شد. می گفت از همونایی که خلاصه.. خب خودشم اهل معناست‌ها! اهل به عبارت دیگه، بخیه! اهل بخیه! می گن در زمان ناصرالدین شاه، گفتند که خیاط‌ها بیان! نمی دونم فلان پرده ناصرالدین شاه چی چی پاره شده، ببینن کی بهتر می تونه اونو رفو کنه. یه پالون دوزی هم آمد. اونم با سوزن نخ و فلان و... گفتند ما خیاط‌ها رو صدا کردیم! پالون دوزها رو که [نگفتیم!] گفت: بالاخره ما اهل بخیه که هستیم! سوزن و نخ رو با خودش آورده بود که... بله! ایشون بین پرده و پالون فرق نمی داشت!

حالا این اومده بود و نشسته بود دیگه. گفت که یه مرتبه همین که داشتم نگاه می کردم و توجه می کردم به همون حقایق توحیدیه، که چطور این کعبه، نقشی از اون حریم پروردگار داره، و حریم خدا داره، و بیت عتیق داره، و این مردم الآن که دارن دور این طواف می کنن، در واقع دارن دور او طواف

می‌کنم، منتها نمی‌فهمند. واقعا عجیبه! واقعا عجیبه! نشسته بودم روبروی حجر اسماعیل، چند سال پیش در یک سفری که مشرف بودم در مکه، دیدم دو نفر از همین ایرانی‌هایی که نمی‌دونم به زور آورده بودندشون مکه، چی بوده، دو تا پیر مرد و سه تیغه و شش تیغه و خلاصه و... معلوم بود ظاهرا مثل اینکه اومده بود بینه بینیم چه خبره و فلان و صحبت می‌کردند. این یکی به اون یکی می‌گفته که: آخه چیه این چند تا سنگ رو دارن دورش می‌گردند؟ ما فلسفه اینو نفهمیدیم! یه نفر سومی بود، که مثلا راهنمای این‌ها بود. راهنما بود و بله! دلیل طریق بود و خلاصه مطالب را می‌گفت و بزرگ این‌ها بود، حالا اونو ببینید! اون چه خنگ و الاغی بود! می‌گفتش که نه! شما نگاه کنید! این به خاطر قدمتشه! نگاه کنید! گفتم بهش، اگر به خاطر قدمته، چرا نمی‌رن دور اون کوه بگردند، اون کوه که قدمتش از این کعبه، میلیون‌ها سال بیشتره؟ این کعبه مال ده هزار سال پیشه. مال شش هزار سال، هفت هزار سال پیشه. نسبت به حضرت آدم. می‌گفت این به خاطر قدمتشه که مردم دارن دورش می‌گردند! گفتم خب اون کوه که مال میلیون‌ها سال پیشه! این مال ده هزار سال پیشه! دیگه بعد عذرخواهی کردم و گفتم فلان و این حرفها و بعد شروع کردیم براشون یه مقداری صحبت کردیم و....

می‌گفت من نگاه می‌کردم، همینطور که داشتیم به این کعبه نگاه می‌کردم، یک مرتبه دیدم یکی از همون تجلی‌ها شد. البته خب حالا نمی‌شه همه چیز را گفت، خلاصه جمال محبوب بر من تجلی کرد، فقط یک ثانیه. یک ثانیه که هیچی، یک دهم ثانیه. یه برقی زد. قسم خورد که اگر دومیش زده بود من مرده بودم و قالب تهی کرده بودم، هیچ شکی نبود. می‌گفت چنان تمام وجودم را این آمد گرفت و زیر و رو کرد مرا و تمام شرایش وجود مرا به لرزه درآورد از این جمالی که من دیدم، جمالی بود که دیگر شخص به هیچ جمالی در دنیا تا آخر عمرش نگاه نمی‌کنه. دیگه نگاه نمی‌کنه. یعنی برایش... عبارت‌هایی که می‌آورد اصلا درست نبود. یعنی کم‌تر کمترش این است که اصلا حالش به هم می‌خوره دیگه بخواد به اونچه را که در این دنیا جمال و زیبایی می‌نامند، بخواد اصلا توجه بکنه و بخواد فکرشو اصلا بیاره. تازه یه برق خورد! یه برق! ببینید چه خبره! برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر  
اینه معنانش!

وه! که با خرم‌ن مجنون دل افکار چه کرد!

برقی که بخوره به خرم‌ن چکار می‌کنه؟ خرم‌ن رو به آتش می‌کشونه دیگه! دیگه از مجنون باقی نمی‌مونه چیزی. چیزی باقی نمی‌مونه. وه که با خرم‌ن مجنون دل افکار چه کرد.

اون وقت خدا می‌گه بیا پیش من، تا این برق‌ها رو با هم دیگه ردّ و بدل کنیم! اونوقت آدم دنبال

جهنم و نعمت‌های سیب و گلابی بهشت می‌ره؟ دنبال اینا می‌ره؟

می‌گفت یه جرقه زد، من دیگه تا آخر عمر نمی‌تونم نگاه بکنم اصلاً... گفت حالا اوضاعمون به هم ریخته، همه چی مون به هم ریخته، می‌گفت بیا درستش کن بابا! همه اوضاعم و فلان و... می‌گفت دیگه همه بساطمون به هم ریخته دیگه! بساطمون!

خلاصه قضیه اینه دیگه. اونوقت شما نگاه کنید که این اولیاء خدا، به جای یه لحظه، تمام بیست و چهار ساعتش تو اینن. چیه قضیه؟ چی می‌شه؟ اون یه لحظه خورده، این بیست و چهار ساعت در یک همچین فضایی قرار دارن، در یه همچین وضعیتی قرار دارن. گاهی از اوقات سؤالی داشتم می‌خواستم از حضرت حداد رضوان الله علیه سؤال کنم، اصلاً به خودم اجازه نمی‌دادم، با این که سوال مهمی هم بود، که من پیام و اون حالی که الان درش هست... خب ما که چیزی نمی‌فهمیدیم! یه چیزی... این غیر عادی باید باشه. بعدها فهمیدیم اوه اوه اوه! چه خبر بوده! چه خبر بوده اون موقع. اصلاً به خودم اجازه نمی‌دادم که پیام سؤال کنم و از اون سکوت درشون بیارم. اصلاً اجازه نمی‌دادم. بعد یه مدت می‌گذشت می‌گفتند: خب سؤال داشتی؟ می‌گفتم بله! سؤال...، می‌گفتم خودتون می‌دونید دیگه! حالا دیگه می‌گفتند چی بود سؤال؟ می‌گفتم خودتون می‌دونید دیگه! می‌گفتند خب این اینه، جوابش اینه، مسئله‌اش اینه.

اصلاً شما از اون حال بیای در بیاری که... اصلاً قابل برای توصیف نیست نعمت‌هایی که پروردگار اون نعمت‌ها رو برای بندگان صالحش در نظر گرفته، اون نعمت‌ها چیه؟ واقعا این مناجات خمسة عشر امام سجاد را بخونید، مرحوم آقا توصیه می‌کردند به خوندن خمسة عشر در جلسات، و همینطور به طور خصوصی. هر شبی یه مناجات رو بخونید. نماز که بلند می‌شیم - برای نماز شب - بخونید. یا یه فرصتی پیدا می‌کنید جایی، در حرمی، تشریفی پیدا می‌شه و امثال ذلک؛ وقتی می‌بینید که حالتون مساعد هست و کشش دارید، یکی از این مناجات‌ها رو بخونید و فکر کنید، ببینید چکار کرده امام سجاد؟ چکار کرده در این مناجات خمسة عشر که اصلاً دیگه چیزی باقی نداشته حضرت. در تجلیات توحیدی، در اون نفحات توحیدی، در اون کیفیت جذب بنده با پروردگارش، در کیفیت ربطش. اصلاً چیز عجیبی. البته همه ادعیه ائمه همینطوره، کدام را که ما...؟ هر کدام را در نظر بگیریم، از دریچه خاص نگاه می‌کنه. در همین مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین مگر کم مسئله وجود داره؟ واقعا مگر کم...؟ الهی و الحقنی بنور عزک الأبھج، فأكون لك عارفاً و عن سواك منحرفاً و منك خائفاً مراقباً یا ذالجلال و الإكرام، حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور، (أبصار القلوب حجب النور! از



حجاب‌های نور بگذره! ظلمت کجا؟! ظلمت کجا؟! (فتصل إلى معدن العظمة، فتصير أرواحنا معلقة بعزّ قدسک. این حرفها چیه؟ این مفاهیم چیه؟ این معانی چیه؟ واقعا این‌ها چیه؟ اگر ما به چشم خود نمی‌دیدیم اون بزرگان را، به این معانی اصلا نمی‌تونستیم برسیم. اونم به میزان فهم خودمون، به میزان.... که می‌بینیم نه! این‌ها بوده، این‌ها هست، این‌ها مسائلی بوده که هست، بی‌هیچ چی نیست. امیرالمؤمنین نیومده در اینجا داستان سرایی و قصیده سرایی و بحر طویل اینجا بگه! مسائلی بوده. احساس می‌کرده حضرت، که آمده اینها را بیان کرده.

امام سجاد در این جا می‌فرماید: خدایا من یک همچین وضعیتی دارم، پس آرزوی مرا بر آورده کن. ای کسی که از تمام افرادی که اون‌ها را بخوانیم، تو سزاوارتر برای خواندنی. و از هر کسی که اون‌ها را بخوانیم و امید به اون‌ها داشته باشیم، تو اولی به امید و به خواست ما هستی.

در شب‌های گذشته، اگر رفقا در نظرشون باشه، عرض شد که مصاحبت با اولیاءِ الهی، این همان ظهور امید پروردگار است که در اون‌ها متجلی شده و باعث می‌شه که انسان نسبت به اعمال و رفتار خودش دچار آرامش باشه. تردید نداشته باشه، شک نداشته باشه. دغدغه نداشته باشه. اضطراب نداشته باشه. این کاری که کردم درست بود؟ غلط بود؟ پیامدهاش چیه؟ تبعاتش چیه؟ خلاصه کاری را که انسان انجام می‌ده خیالش راحت باشه. با خیال راحت طی کنه. این بالاترین نعمتی ست که خداوند می‌تواند به یک بنده، این نعمت رو عطا کنه. مصاحبت با ولیّ الهی و متابعت از دستورات او. دیگه انسان خیالش راحت. خب در این زمینه صحبت‌هایی شد و عرض شد که به طور کلی از سابق الایام این شبهه بوده که آیا فعل اولیاء الهی حجت است یا نه؟ این قضیه بوده و قبلا هم در این قضیه پاسخ‌هایی داده شده و جوابهایی داده شده و ما هم نسبت به این مسئله، - به اصطلاح - یک جواب‌هایی دادیم و منتها خب، حالا تا حدودی - یا موجز بوده، یا اونطور که باید و شاید - علی کل حال، و همینطور بعضی از مطالب دیگر، که به دنبال این سؤال ممکنه در اذهان مطرح باشه.

عمل ولیّ الهی حجت است یا نه؟ مثل عمل امام علیه السلام، امام علیه السلام وقتی که به انسان یک دستوری می‌دهد، یک امری می‌کند، اطاعت از اون دستور، شرعا واجب است. هیچ شکی در این نیست. مثل پیغمبر، چطور اطاعت از دستورات رسول خدا واجب است به نصّ آیه قرآن، اطاعت از اون‌ها هم واجب است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** النساء، ۵۹ ﴿ که خب در اینجا تصریح دیگه. که اطیعوا اللّٰهش مشخصه، اطیعوا الرسولش مشخصه، اولی الامر هم که طبق نصوص، مختص به ائمه اثنی عشر، یا به عبارت دیگر، سیزده معصوم دیگر است. حضرت

فاطمه زهراء سلام الله عليها به اضافه دوازده معصوم ديگر، كه اينها اولي الامرند، و روي هم چهارده نفر مي شن كه اطاعت از اينها واجب است. شكي در اين مسئله نيست. خب، آيا اطاعت از ولي الهي...؟  
 ولي الهي كيست؟ البته راجع به ولي الهي، ديگر نياز به توضيح نيست كه ولي الهي ما اون ولي اي مي ناميم، - البته راجع به اين قضيه بنده در شهباي آينده اگر خدا بخواهد انشاء الله توضيح مي دم كه ولي الهي كيست، و توضيحي در جلد دوم اسرار ملكوت، بنده داده ام و خيال مي كنم همون كفائت كنه و نيازي ديگر به توضيح مجدد نباشه، ولي از باب اين كه فعلا ممكنه بعضي از رفقا حضور ذهن نداشته باشند، يا اين كه در اونجا هم - چنان چه بعضي ها گفتند - شايد يك مطالب مبهمي باشه، باز من روي اون مسائل، احتمالا يك مرور ديگري بر حسب موقع، خواهم داشت، و اون معنای ولي الهي و مصداق ولي الهي، چه از نقطه نظر كبري و چه از نقطه نظر صغري، به نحو مفهومي و مصداقي، اين رو براي رفقا عرض مي كنيم.

صحبت در اين است كه : آيا فعل اولياء الهي حجت است يا نه؟

خب، براي خودشون، خب حجت به خاطر اين كه مسئله براي خودشون روشنه، و طبق اون چه را كه براي خودشون تكليف را احساس مي كنند به اون تكليف عمل مي كنند. ولي صحبت در اين است كه آيا اين فعل، براي بقيه حجت است يا نه؟ صحبت در اينه.

بعضي ها معتقدند كه نه خير، فعل اولياء الهي براي بقيه حجت نيست، و اگر هم باشه براي خود اونها حجت است. اولاً معتقدند بر اين كه خود اولياء الهي ممكنه اشتباه كنند و اينطور نيستش كه مثل معصوم باشند. و به واسطه اشتباهشون، در درجه و همطراز معصوم نيستند، و وقتي نبودند، اونها هم جائز الخطا هستند مثل بقيه. خب البته نسبت به بعضي مسائل اينها انكشاف باطني براي اونها شده، و لكن نسبت به بعضي مسائل ممكنه نباشه، به همين جهت، ما چهارده معصوم بيشتتر نداريم، و فقط بايد از اونها تبعيت و اطاعت كرد، و از ديگران اطاعت نبايد كرد. مثل فرض كنيم كه، مرجع تقليد. مرجع تقليد، ممكن است در يك قضيه اشتباه كنه. اينطور نيست كه هر چه كه مرجع تقليد گفت، انسان پذيرد. نه خير! در اون مسائلي كه انسان قطع ندارد به خلافتش، در اونجا بايد تقليد كنه. ولي در اون مسائلي كه قطع دارد، ديگر در اون مسائل تقليد جائز نيست بلكه حرام است! حرام است حتي! فرض كنيد من باب مثال. زياده، امثله در اين قضيه زياده. فرض كنيد مرجع تقليد انسان حكم مي كنه به اين كه فردا، روز آخر رمضان است و سي ام رمضان است و انسان با چشم خودش ماه را ديده، خودش ديده اصلا ماه رو، با چشم خودش ديده، حرام است كه اطاعت كند و بايد فردا به عنوان روز اول شوال و

روز فطر روزه خود را بشکنند، یا این که فرض کنید که به مرجع تقلیدی حکم کند بر این که فلان ماهی من باب مثال خوردنش اشکال ندارد به خاطر این که فلس داره. ولیکن انسان خودش اهل تشخیصه و می داند که این غلط است و این ماهی، ماهی فلس دار نیست و جزو بی فلس ها هست، حرام است که اطاعت کند و اگر بخورد، فعل حرام انجام داده. اینطور نیستش که هر جایی که مرجع تقلید... نه! این مرجع تقلید و این ها... باید سرش بحث بشه. باز ما به وعده سر خرمنی بدیم که راجع به این قضیه، در اون رساله اجتهاد و تقلیدی که قراره، ما این بحث ها رو اون جا می کنیم، انشاء الله در پاورقی هایی که قراره بنویسیم، در اون جا، بحث های مفصل فنی و علمی اش، اگر مجال بود و فضایی بود، انشاء الله در اونجا ما به این مطالب خواهیم رسید. به حول و قوه الهی.

خب، بعضی ها اینطور تصور کردند که ولی خدا هم همینطور، به کاری می کنه، ممکنه اشتباه باشه، ممکنه درست باشه. به ما چه مربوطه؟ به ما چه ربطی داره؟ برا خودش می دونه. وظیفه خودش می دونه و تکلیف خودش می دونه. ارتباطی به ما نداره و روی این جهت اطاعت از او لازم نیست، بلکه می شه حرام. یعنی اگر شخصی آمد و خودش تشخیص داد بر این که این دستوری که ولی خدا می دهد، این دستور، خلاف شرع است، یا بر خلاف نظر و فتوای اوست، جایز نیست اطاعت کند و اگر اطاعت کند معصیت کرده. خب، بعضیا به همچین نظری دارند. و این هم نظر، نظر بی سابقه ای نیست. مدت ها است، از صدها سال پیش این قضایا بوده و در مطالب و در کتب، از این مسائل کم و بیش اشاراتی شده. و طبعاً در این زمانه که از منطق کم تر خبری هست، و بیشتر انسان احساس می کند که مسائل علمی دستخوش اغراض نفسانی شده، نسبت به مسائل علمی. خیلی باعث تاسفه.

من چندی پیش یک قضیه ای رو شنیدم که به یه نفر، یه بنده خدایی که از دنیا هم رفته، یه فتوایی رو نسبت دادند. اون شخص هم که دیگه زنده نیست که بیاد دفاع کنه بگه بابا من کی یه همچین کاری انجام دادم؟ کی همچین فتوایی دادم؟ اصلاً نظرم بر خلاف اینه! صد و هشتاد درجه...! آمدند نسبت دادن رو چی؟ رو هیچ چی! رو اغراض نفسانی! خب این خیانت علمی ست به فقه و به علم و به تاریخ. در تاریخ علم، فردا میاد ثبت می شه که این شخص، شخص محترمی که از دنیا رفته، یه همچین نظری داشته و بعد میان رو این نظر ترتیب اثر می دن. ببینید چه خیانت بزرگیست! که یه نفر بیاد تو یه کتابی بنویسه، حالا اگر یه شخص فاضلی هم باشه که دیگه بدتر. که بابا یه همچین قضیه ای بوده و تهمت بزنه. تهمت بزنه که یک نفر یه همچین نظریه ای داشته. حالا این به دست من می رسه، خب من اعتماد می کنم. رو مطلب او اعتماد می کنم و این را یه نظریه ای که قائل داره می پذیرم. این نظریه نظریه ایست

که قائل داره، گوینده داره، مفتی داره، معتقد داره. در حالتی که اصلا اصل و اساسی نداشته. این چه خیانت بزرگیست؟ به خاطر نمی‌دونم مصلحت و مصلحت و مصلحت...! این چه خیانتیست که من پیام این عمل رو انجام بدم؟ یعنی خیانت به انسانیت، خیانت به وجدان، خیانت به امام زمان، خیانت به دین پیغمبر، خیانت به علم و خیانت به تاریخ. و خیانت به افرادی که بعدا میان و اطلاع ندارن و به واسطه این فعل و به واسطه عمل این شخص به انحراف می‌افتند. الان بسیاری از مطالبی که ما داریم، در تحقیقاتی که خب اهل علم می‌کنند، فضلا می‌کنند، این‌ها خب به این مسائل می‌رسند، بسیاری از مطالبی که ما داریم اصلا ریشه نداره. فرض کنید که در فلان کتاب علمی - حالا اینا رو می‌تونیم بگیریم حمل بر اشتباهه، اما شخصی که این مطالب رو... رو عمده! - در فلان کتاب می‌بینیم که بله فرض کنید شیخ طوسی هم قائل به این قضیه بوده، خب انسان براش چیز پیدا می‌شه. وقتی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه!

مرحوم آقا می‌فرمودند ما در نجف بودیم و بحث می‌کردیم مباحثه می‌کردیم، درس مرحوم آقای خوئی می‌رفتیم، با همین آیت الله آقای سیستانی، آسید علی سیستانی که الان ایشون در قید حیاته. [مرحوم آقا] با ایشون هم مباحثه بودند، در درس آقای خوئی و اینها با هم بحث می‌کردند، هم بحثی بودند. می‌گفتند که راجع به یه قضیه‌ای، - خب اشتباهه! اشتباه! - آقای خوئی یک مطلبی رو فرمودند که فلان شخص نظرش در تقریرات اینه. خب طلبه‌ها هم می‌رن شب تقریرات رو نگاه می‌کنن، مطالعه می‌کنن بحث می‌کنن فلان می‌کنن. ایشون می‌گفتند ما شب رفتیم نگاه کردیم، یه همچین چیزی رو ندیدیم. یه همچین چیزی رو ندیدیم. فردا او مدیم جلو بحث، می‌گفتند من گفتم که - به همون آسید علی سیستانی - شما دیشب دیدید؟ گفت آره من هم دیدم ولی پیدا نکردم، اصلا عبارت یه چیز دیگه است، عبارت یه معنای دیگه می‌ده. بلند شدیم رفتیم پیش آقای خوئی، گفتیم آقا اصلاح کنید! ایشون خیلی تعجب کرد! عجب! چطور من از این عبارت اینو فهمیدم. بنده خدا خب منصف بود، منصف بود، با انصاف بود، مثل ماها بی انصاف نبود! ماها خیلی بی انصافیم. نگاه هم بکنیم، نه! می‌زنیم به اون راه. آره! منصف بود، خدا رحمتش کنه. آدم با انصافی بود. آمد ایشون در درس و تصحیح کرد که آقا راجع به فلان شخص، مرحوم نمی‌دونم فلان، مطلبی را که من دیدم نبوده، و نمی‌دونم آس محمدحسین و آسید علی رفتند نگاه کردند و دیدند که یه همچین مسئله‌ای نیست، و من به این وسیله اصلاح می‌کنم مسئله خودم رو. حالا ما بلند شیم بیایم و یه مطلبی را از روی عمد نسبت ناروا بدیم، تهمت بزنییم به یه نفر که فلان شخص، نظر فقهی یا نظر اصولیش نسبت به فلان قضیه این بوده و بعد معلوم بشه نبوده

و بعد حرف خودمون رو برنگردونیم، پس نگیریم.

در مسئله حجیت فعل اولیاء الهی خلاصه ما باید اینو بررسی کنیم. مطالبی را که خدمت رفقا عرض می‌کنم، این‌ها مطالبی‌ست که رفقا در نظر داشته باشند، البته همه رفقا منظور بنده هست. چون الحمدلله همه اهل ادراک و فهم و بعد از این همه مجالس که تعجب می‌کنم من، چطور بعد از این همه مجالس، باز یه همچین شبهاتی وجود داره. خیلی برای من باعث تعجبه. خیلی تعجبه. که باور نمی‌کردم و نمی‌کنم که با این همه توضیحات و با این همه مطالب و سخن‌رانی‌ها و مسائلی را که بنده به سهم خودم به خصوص در این زمینه خدمت رفقا عرض کردم، باز یک همچین سؤالاتی و جای یک همچین ایراد و ابهامات و اشکالاتی وجود داره. علی‌کل حال. خصوص همه رفقا و بالأخص رفقای فاضل و اهل علم که خب طبعا اون‌ها اولی هستند که در این مسائل غور کنند و بحث کنند و تحقیق کنند و پاسخ گو باشند. نسبت به معارف پاسخگو باشند. بنده در جواب بعضی از این اشکالات گفته‌ام که: تمام مبانی عرفان و جمیع حالات سلوکی و مکاشفات و شهود اهل معرفت، تمام اون‌ها، با مبانی فلسفی و منطقی و شرعی، مو به مو اختلاف ندارد، و جمیع این‌ها قابل برای دفاع است و هر سؤالی که هست و هر چیزی که هست، ما این‌ها را جواب می‌دیم. این‌ها به صورت مقالات و به صورت مسائل، تدوین بشه و در اختیار همه گذاشته بشه و خود بنده همیشه به دنبال یک همچین فرصتی بودم و هستم که مبانی اولیاء الهی را به طور منطقی و با حجّت و دلیل، نشر بدیم. نه اینکه این مسائل را مخفی کنیم و پرده بیوشانیم.

لذا نسبت به جمیع اون‌چه را که از تصرفات، از اقوال، از معارفی که توسط اولیاء الهی در کتبشون و در سخن‌رانی‌هاشون و در مجالس خصوصی حتی، مطرح شده، تمام اون‌ها مو به مو، ما از اون‌ها دفاع می‌کنیم و مسائل را برای افراد روشن می‌کنیم. این مطالب از پای منقل نیامده. از توی حمام و سربینه بیرون نیامده و مسائلی‌ست که به سدسکندر، این‌ها پشت گرم است نه با مطالب خرافاتی و مطالب درویشانه اصطلاحی اعتباری و از روی سیری و مسائل خلافی که از روی باد معده و این‌ها، این مسائل برای افراد یک وقتی مطرح می‌شه. تمام مطالبش مو به مو، مستند به ادلّه شرعی - نه تنها ادلّه عقلی و فلسفی، نه! - ادلّه شرعی، آیات قرآن و روایات ائمه علیهم السلام است. البته نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم این بود که مطالبی که خدمت رفقا عرض می‌شه، این مطالب در پایین‌ترین سطح از استدلال علمی و فنی‌ست. مسائل خیلی بالاتر از اینه که من فعلا سکوت می‌کنم و نسبت به اون مطالب حرفی نمی‌زنم، اون‌ها پیش کش. اون‌ها حالا فعلا بماند. ما مسائل را روی همین ادلّه ظاهری بار می‌کنیم.

همین آیات قرآن، همین روایات، همین استدلال، همین استدلال طلبگی و همین موضع طلبگی و ظاهری، ما حمل می‌کنیم گرچه از الآن هم می‌گم که مطالب خیلی بالاتره و خیلی عالی‌تره و خیلی راقی‌تره که اون انشاءالله وعده‌اش برای بعد. خب طبیعی مسئله هم همینطوره. در جایی که دیده می‌شه بعد از گذشت بیست سال، افراد دچار این مسائل و این مشکلات هستند و باعث شبهه و تردید و شک نسبت به بقیه می‌شن، اگر ما بخوایم مطالب را روی اون‌ها ببریم که دیگه اصلا جای برای قبول و پذیرش نیست. و مسئله بیشتر جنبه "هو" پیدا می‌کنه و جنبه سخریه پیدا می‌کنه و استهزاء پیدا می‌کنه. پس بهتر است که مسائل همه بر اساس همین ادله - یعنی در پایین‌ترین سطح مسائل مطرح بشه - وقتی این‌جا تمام شد و افراد مُفهم شدند، اون وقت اگر فرصت بود، ما مطلب رو می‌بریم یه خورده بالاتر. باز اگر فرصت بود یه خورده دیگه می‌بریم بالاتر، همینطور... اگر مجال داشته باشیم انشاءالله.

پس بنابراین، در این چند روزی که از ماه رمضان باقی مانده، بی‌مناسبت هم البته نیست این مطالبی که عرض می‌کنیم با همین فقره دعای ابو حمزه ثمالی که حضرت می‌فرماید که ای خدایی که تو از همه افراد برای این که درخواست ما را بپذیرند، سزاوارتری. خب، نماینده یه همچین خدا، مظهر این خدا، اون وجود ممثّل خدا در این دنیا کیه؟ کیه؟ این امام زمانه دیگه! امام زمان ما که حیّ و حاضر است، اوست که همون جامعیت صفات الهی را در مقام بروز چون خدا، وجود او، وجود غیب الغیوب است. وجود پروردگار، وجود هو هویت است؛ ظهور ندارد! در مقام غیب الغیوبی که ظهور نیست و در مقام هو هویت و عماء که در اون‌جا تجلی نیست! پس اون ظهورش و نمودش و بروزش و تاثیرش و تنزیل آثارش از صفات کلیّه و اسماء کلیّه باید به واسطه مصداق خارجی باشه. اون مصداق خارجی، وجود امام زمانه. پس در واقع وقتی امام سجاد می‌فرماید: یا خیر من دعاه داع، وجود ممثّل و مصداق این، در مرئی و منظر ما، خود وجود امام زمان می‌شه دیگه! لذا می‌گن به امام زمان توسل کنید. امام زمان رو بخوانید. او بر همه نیات ما آگاه است. بر همه منویات ما مطلع و مشرف است. بر همه خصوصیات ما اطلاع دارد. انا غیر ناسین لذکرکم، عجیبه دیگه! خود حضرت می‌فرماید در اون تویقی که ظاهرا به شیخ مفید حضرت می‌فرمایند، در احتجاج طبرسی، این توقیعات حضرت و نامه‌های حضرت در اون‌جا آمده. انا غیر ناسین لذکرکم و لا مهمّلین لمراعاتکم. و لولا ذلك لاستلمکم الأعداء. عجیبه! ما مگه می‌شه شما شیعیان رو فراموش کنیم؟ مگه می‌شه یادمون بره؟ مگه می‌شه ما از رعایت شما اهمال کنیم؟ مگر می‌شه؟ اگر نبود عنایت ما به شما، و اگر نبود لطف و کرم، و مرحمت با شما، دشمنان شما را له می‌کردند! له! لاستلمکم، یعنی لهتون می‌کردند. شما خیال می‌کنید همینطوری راحت

گرفتین و نشستین و دعای ابو حمزه گوش می‌دین؟ به به! خبر ندارید! ما خیال می‌کنیم همینطوری می‌ایم، می‌ریم و خلاصه به کار خودمون و مسائل و فلان و این چیزها، خبر نداریم که... اگر نبود لطف و عنایت اون حضرت، الان این همه دشمنان اسلام، این همه افراد، این همه مسائل، شما خیال می‌کنید اینا آروم می‌نشستند؟ آروم می‌نشستند؟ کاری نداشتند؟! سایه ما را هر کدام با هزاران تیر، سایه رو می‌زدند که اصلا صدایی بر نخیزد! ولولا ذلک لاستلمکم الأعداء! دشمنان، له می‌کردند شما رو!

شما خیال می‌کنید همینطوری گرفتید خوابیدین و صبح هم بلند می‌شید نماز می‌خونید و بعد هم می‌رید سر درس و سر کار و زندگی و بعد بر می‌گردین و فلان و... خب چیزی ندیدیم دیگه و مسئله‌ای هم اتفاق نیفتاده، امروز هم گذشت. یه چشم بصیرت باز بشه، یه لحظه نگاه کنید، اصلا سوت می‌کشه سرتون! سوت می‌کشه! چه خطراتی امروز از سر ما رد شد! چه خطراتی! کی این خطرات رو داره رد می‌کنه؟ کی این موانع رو داره برطرف می‌کنه؟ کی این بستر رو داره آماده می‌کنه؟ کی این راه رو داره هموار می‌کنه؟ کی؟ انا غیر ناسین لذکرکم، و لا مهملین لمراعاتکم. این می‌شه اون ولایت. این می‌شه اون ولایتی که: یا خیر من دعاه داع، و أفضل من رجاه راج! وابتغوا إلیه الوسیلة، باید به سراغ امام زمان رفت.

خب! امام زمان علیه السلام، شیعه‌اش چه کسانی‌اند؟ شیعه امام زمان کیه؟ شیعه امام زمان، همان کسی‌ست که به دنبال او می‌ره و پرده‌ها برای او باز می‌شه، عوالم نفس را عبور می‌کنه و با نفس امام علیه السلام اتحاد پیدا می‌کنه. وقتی که با نفس امام اتحاد پیدا کرد اسمش می‌شه ولی. اسمش می‌شه ولی. اونم مظهر برای لطف امام زمان. ببینید این سیر طولی رو! او می‌شه مظهر برای لطف و رحمت پروردگار، ولی خدا می‌شه مظهر و مصداق برای لطف و رحمت کی؟ امام زمان. ها! از اون بالا او مد اینجا.

انشاءالله اگر خداوند توفیق بده در شب‌های آتی مسائل و بحث ما دیگر بر می‌گردد به این قضیه که ببینیم کیفیت حجیت فعل ولی خدا، و این که آیا اون حجیت تعارض دارد با حجیت کلام معصوم یا تعارض ندارد؟ و اگر اختلاف بود چه باید کرد؟ و به طور کلی حل این مطلبی که امروزه خیلی از جاها ما می‌بینیم، در همینجا، در همین مسائل. انقدر که به این کتاب روح مجرد مرحوم آقا ایراد گرفتند. مسخره کردند. حرف‌هایی زدند که از شأن یه فرد بی‌بند و بار فقط بر می‌آید نه از شأن یک شخصی که... چه عرض کنم! یک شخص بی‌بند و بار می‌تواند این طور کلام بزرگان را به استهزاء بگیره و مسخره کنه، در حالی که ما قطع داریم که این مطالب، اگر نگیم صد درصد، بلکه باید بگیم نود

و چند درصد از روی غرض و عناد این مطالب مطرح می‌شه. چون هرکسی می‌فهمه. شما الان تصور کنید، هرکسی قضیه عاشورایی که مرحوم آقا در این کتاب روح مجرد، اصلاً نگاه بکنه آدم می‌فهمه منظور چیه. اونوقت بلند می‌شن مسخره می‌کنن، ایراد می‌گیرن، اشکال می‌گیرن، آخر ای احمق! ای دیوانه‌ای که میای این مطالب را می‌گی، یه سری میومدی این مشهد، این دهه‌ه عاشورای علامه طهرانی رو می‌دید، می‌دید که با این پهنای صورت اشک از چشمش میاد، این مزخرفات چیه میای این مسائل رو می‌گی؟ آخر چقدر آدم باید مغرض باشه؟ می‌دید که این علامه طهرانی بلند می‌شه می‌ایسته، عمامه رو از سرش روز عاشورا بر می‌داره، همراه با اون افرادی که دارن سینه می‌زنن، سینه می‌زنه، این مزخرفات رو دیگه نمی‌نوشتی! یه قدم زحمت می‌کشیدی، انقدر به خودت زحمت نمی‌دادی و عرض خود را نمی‌بردی!

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولان‌گه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

اونوقت باید بنده بلند شم پیام از این مزخرفات تو جواب بدم. والله! بلند می‌شن میان چرت و پرت می‌گن، بعد باید بیایم... ما باید وقتمون رو به چیزهای دیگه و مطالب دیگه و مسائل دیگه بگذرونیم، باید قضیه عاشورای آقای فلان و کذا و این چیزها بگذرونیم. خب بلند می‌شدی میومدی می‌دید. در جایی که بقیه آقایان در زیارت امام حسین و در روز عاشورا و بقیه وقتی که سینه می‌زنن، اینطوری: با سی و هفت درجه! با سی و هفت درجه! نمی‌دونم... بعضیا اونم، اونم چیز نمی‌کنن. اون سی و هفت درجه رو هم چیز نمی‌کنن. حیفشون میاد. دستاشونو می‌ذارن پایین، همینطور هی به دیوار نگاه می‌کنن. در جایی که بقیه این کار رو می‌کردند، پدر ما در سن هفتاد سالگی، بلند می‌شد روز عاشورا، عمامه رو هم از رو سرش بر می‌داشت می‌داشت پایین، همراه با سایر افراد سینه می‌زد. اونوقت بر می‌دارن می‌گن ایشون روز عاشورا رو مسخره کرده. خیلی عجیبه. خدا انشاءالله هدایتشون کنه. ما دیگه چی بگیم دیگه. دعا اینه که خدا هدایت کنه. الله یشفیهم. الله یهدیهم! خدا شفایشون بده دیگه! و الا غیر از این که به اصطلاح چیز نیست و... خب از این مطالب بوده.

یا مطالب دیگری که راجع به اساتید خودشون نقل کردند، یا بنده نقل کردم از طرف اون‌ها؛ یه عده افراد نفهم، افراد بی سواد و جاهل، بلند می‌شن میان ایراد می‌گیرن، اعتراض می‌کنن، این همه مطالب ما رو شنیدند، آقا هفده هجده ساله من دارم صحبت می‌کنم، نفهمیدی؟! انقدر خنگی؟! که هنوز نفهمیدی به اصطلاح من چی می‌گم؟ البته، خب اشکال نداره، این مسائل باعث می‌شه که این مبانی



بیشتر توضیح داده بشه، این مسائل بیشتر تبیین بشه، و هرچه بیشتر تبیین بشه، ذهن باز می‌شه. و خوب انشاءالله اگر خداوند توفیق بده، به عنایت امام زمان، صاحب ما و مولای ما، رفقا خواهند دید که اصلا معنای تشریح چیه؟ و اینی که تا الآن تشریح را در السنه فقها معنا می‌کردند همه غلط بوده، و معنای شرع چیه؟ معنای احکام اولیه چیه؟ ممکنه بعضی از مسائل یه خورده سنگین باشه، انشاءالله تحمل کنند، صبر کنند، و... شیرین می‌شه بعد حالا! یه خورده حالا ممکنه یه خورده چیز باشه. معنای شرع چیه؟ معنای شرع عام چیه؟ شرع خاص چیه؟ حکم اولی چیه؟ حکم ثانوی چیه؟ اضطرار چیه؟ تقیه چیه؟ جایگاه کلام معصوم در کجای این فضا می‌تونه مصداق پیدا بکنه؟ و همینطور نحوه ارسال رسل چیه؟ دین به چی می‌گن؟ پیغمبر وظیفه‌اش چیه؟ آیا پیغمبر خودش از پیش خودش جعل حکم می‌کند؟ یا پیغمبر به عنوان حاکی و به عنوان مُخبر از اون مبانی و ملاکات، مطالب را بیان می‌کند. ائمه در این جا چه جایگاهی دارند؟ آیا ائمه مشرّع هستند مانند رسول خدا یا مشرّع نیستند، مبین هستند؟ این‌ها مطالبی ست که ما ناچاریم برای یک توضیح شافی و کافی به این مسائل و به این عرصه‌ها وارد بشیم، و در ضمن این مطالب، پاسخ خیلی از اشکالات دیگه هم داده خواهد شد. یعنی یک سؤال هست، اما در پاسخ، مسائل مختلفی - ان شاء الله به حول و قوه الهی - خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ